تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 4](#_Toc480105618)

[درباره امام زامان (عج) 6](#_Toc480105619)

[بخش اول: تبارى پاك و بزرگوار 7](#_Toc480105620)

[ميلاد امام مهدى 8](#_Toc480105621)

[پنهان بودن ميلاد حجّت اللَّه 11](#_Toc480105622)

[دوره امامت، چگونه آغاز شد؟ 12](#_Toc480105623)

[غيبت صغرى 16](#_Toc480105624)

[شمايل و صفات امام غائب 19](#_Toc480105625)

[انتظار فرج يا آرزوى شورآفرين 22](#_Toc480105626)

[امام زمان در آيات و روايات 25](#_Toc480105627)

[مسأله طول عمر 26](#_Toc480105628)

[دين و پديده طول عمر 27](#_Toc480105629)

[آيا امام مهدى زنده است؟ 28](#_Toc480105630)

[مهدى، حجّت شاهد 32](#_Toc480105631)

[امام در كتابهاى آسمانى 33](#_Toc480105632)

[نشانه هاى ظهور 36](#_Toc480105633)

[بخش دوم: زمزمه هاى شكوهمند اميد و انتظار 42](#_Toc480105634)

[سخن آخر 50](#_Toc480105635)

[پي نوشت ها: 51](#_Toc480105636)

زندگانى بقيّة اللَّه الأعظم امام مهدى (عج)

هدايتگران راه نور

نويسنده: آيت الله سيد محمد تقي مدرسي

مترجم: محمد صادق شريعت

## پيشگفتار

الحمد للَّه رب العالمين، وصلى اللَّه على محمّد سيّد المرسلين وعلى آله الهداة الميامين، وعلى أصحابه المنتجبين، و على عباد اللَّه الصالحين.

مسايل بغرنج فلسفى هيچ گاه به عنوان تفنن فكرى يا زياده روى در ايده آليسم مطرح نبوده بلكه غالب آنها از عمق محيط بشرى برخاسته اند زيرا نظريات فلسفى مى كوشند رابطه درست ميان انسان و خالق و نيز ميان انسان و محيطاطراف او را مورد شناخت قرار دهند.

كسانى كه خواسته اند فلسفه را از اين مبحث مهم جدا كنند، علت وجودى فلسفه و حكمت انتشار آن در ميان مردم و توجه آنان به فلسفه را از فلسفه سلب كرده اند.

يكى از اهداف گفتگو درباره امام غايب، «حجت خداوند بر مردم»، وريسمان ارتباطى ميان خدا و انسان، نشان دادن ابعاد مهم از همين ارتباطمستقيم ميان آفريننده آسمانها و زمين با انسان است!!

اين رابطه در انسان كاملى كه در خصوصيات انسانى هيچ تفاوتى با ديگرهمنوعان خود ندارد به جز آنكه حجت خداست و رسالتهاى الهى در او متجلى مى گردد و از او يك انسان كامل مى سازد تا پيشوا و مقتداى مردم شود، تبلور مى يابد.

از آنجا كه بشريت سرگردان براى خود قهرمانى با عنوان سرباز گمنام وسوپرمن و قهرمانان خيالى ديگرى آفريده است، دست عنايت الهى نيزانسانى از گوشت و خون خلق كرده امام او نماد تمام فضيلتها و راهبر تمام برتريهاست تا حجت خدا بر انسان باشد تا مبادا انسان به خاطر نرسيدن به جايگاه والاى خويش ضعف بشرى را بهانه قرار دهد.

اينك ما بر آستان اين پيشواى بزرگواريم «امام حجّت بن الحسن المنتظر» و من اميدوارم كسانى كه بدو باور ندارند از نو در اين مسأله تجديد نظر كنند، و خود را از اين فايده بزرگ بى بهره نگذارند. كتابى هم كه اينك پيش روى شماست، گامى است بسيار كوچك در اين وادى. بنده اين كتاب را حدودبيست سال پيش به رشته تحرير آورده بودم و در اين چاپ در برخى ازبخشهاى آن بازنگريهايى به عمل اوردم و اكنون آن را به شما تقديم مى كنم واميدوارم خداوند در روز قيامت مرا از نگارش اين كتاب، منتفع سازد.

محمّد تقى مدرّسى

## درباره امام زامان (عج)

م - ح - م - د (عليه‌السلام).

پدر و مادر: امام حسن عسكرى و نرجس

شهرت: مهدى موعود، امام عصر، صاحب الزّمان، بقيّة اللَّه، قائم و...

زمان و محلّ تولّد: روز 15 شعبان سال 255 يا 256 هجرى قمرى، در سامراء متولّد شد، وحدود پنج سال تحت كفالت پدر، به طور مخفى به سربرد.

دوران زندگى، در چهار بخش:

1 - دوران كودكى حدود پنج سال تحت سرپرستى پدر و در پشت پرده خفاء، تا از گزند دشمنان محفوظ بماند؛ و هنگامى كه در سال 260 پدرش شهيد شد، مقام امامت به او محوّل گرديد.

2 - غيبت صغرى: از سال 260 ه. ق شروع شد و در سال 329 كه حدود 70 سال مى شود پايان يافت. (اقوال ديگرى نيز گفته شده است).

3 - غيبت كبرى: كه از سال 329 شروع شد، و تا وقتى كه خدا بخواهد و ظهور كند، ادامه خواهد يافت.

4 - دوران درخشان ظهور آن حضرت و حكومت جهانى او.

## بخش اول: تبارى پاك و بزرگوار

امام مهدى (عج) كيست؟ پدرش امام حسن فرزند على، فرزند محمّد، فرزند موسى، فرزندجعفر، فرزند محمّد، فرزند على، فرزند حسين، فرزند على بن ابى طالب (درود خداوند بر تمامى آنان باد) بود و مادرش كنيزى ترك و از سلاله پاكى بود كه با اوصياى عيسى بن مريم عليهما‌السلام پيوند مى يافت.

نام اين كنيز، نرجس يا صيقل بود. او پيش از ازدواج با امام حسن عليه‌السلام در كشور خود، به خاطر خوابى كه ديده بود، اسلام آورد و هنگامى كه طلايه داران سپاه اسلام به ديارش هجوم بردند خود را تسليم آنان كرد تا تقدير، او را به خانه امام عسكرى بياورد و مادر حجّت خدا گردد.

## ميلاد امام مهدى

در شب نيمه شعبان سال 255 - و يا 256 - هجرى و در شهر سامراء پايتخت خلافت در روزگار معتصم عباسى، امام مهدى چشم به جهان گشود.

ولادت او را شواهدى بود كه نشان مى داد خداوند براى اين نوزادباسعادت چه اثرى بر زندگى بشر مقدّر نموده است.

اجازه دهيد با هم به سخنان حكيمه دختر امام جواد و عمّه امام حسن گوش فرا دهيم و ماجراى ولادت آن حضرت را از زبان او بشنويم:

امام حسن عسكرى مرا خواست و گفت:

حكيمه! امشب نزد ما افطار كن. امشب نيمه شعبان است و خداوندتبارك و تعالى حجّت را در اين شب آشكار فرمايد. او حجّت خدا برزمين است.

حكيمه گويد: پرسيدم مادر اين نوزاد كيست؟ فرمود: نرجس.

گفتم: فدايت گردم! نشانى از حمل، در نرجس نمى بينم. فرمود: همين است كه با تو گفتم.

حكيمه گويد: به خانه آن حضرت آمده، سلام دادم و نشستم. نرجس آمد، كفش از پاى من در آورد و گفت: اى بانوى من و بانوى خانواده ام امشب چگونه اى؟ به او گفتم: تو بانوى من و بانوى خانواده منى.

گفت: چنين نيست. سپس گفت: عمّه چه شده است؟ به او گفتم: خداوند متعال امشب تو را فرزندى عطا خواهد كرد كه در دنيا و آخرت سرور است... حكيمه گويد: نرجس، از شنيدن اين سخن خجل شد و شرم كرد.

چون نماز شام را گزاردم، افطار كردم به بستر رفته، خوابيدم. نيمه شب براى خواندن نماز شب از جا برخاستم. نرجس خفته بود و نشانى از وضع حمل نداشت. نماز گزاردم و به تعقيبات نماز پرداختم و آنگاه دو باره خوابيدم. پس از لحظه اى مضطرب برخاستم و او را ديدم كه خوابيده.

سپس برخاست و نماز گزارد و خوابيد. حكيمه گويد؛ براى اينكه ببينم سپيده دميده يانه، بيرون آمدم. ديدم كه هنوز فجر اوّل است. نرجس خفته بود. در باره سخن امام حسن عليه‌السلام دچار ترديد شدم كه ناگاه حضرت از جايى كه نشسته بود با صداى بلند به من بانك زد: «عمّه شتاب مكن!هنگام وعده نزديك است».

حكيمه گويد: نشستم وسوره هاى «سجده» و «ياسين» را قرائت كردم. در اين حال بودم كه ناگهان نرجس مضطرب از خواب بيدار شد. به طرف او جستم و نام خدا را بر او بردم وآنگاه پرسيدم: آيا چيزى احساس مى كنى؟

گفت: آرى عمّه. گفتم: روح وقلب خود را قوى نگه دار. اين همان چيزى است كه با تو گفته بودم. مرا سُستى فراگرفت و او را زايمان. ناگهان متوجّه صداى سرورم امام زمان شدم. پرده از نرجس برداشتم. ديدم نوزاد به دنيا آمده و سجده گاه ههاى خويش را بر زمين نهاده و در حال سجده است. او را در آغوش گرفتم. ديدم (برخلاف ساير نوزادان) تميز و پاكيزه است.

در اين هنگام امام عسكرى مرا بانگ زد: عمّه! پسرم را نزد من بياور. او را خدمت امام عليه‌السلام بردم. امام دست، زير رانها و پشت بچّه گرفت وپاهاى او را روى سينه خود گذارد و سپس زبان در دهانش گردانيدودست بر چشمان ومفصلهاى بدن نوزاد كشيد. (1)

پس از ولادت اين كودك، امام حسن عسكرى آداب و رسوم تولّد را به تفصيلى كه در زير مى آيد به اجرا گذارد.

ده هزار رِطل (2) نان و ده هزار رطل گوشت براى او صدقه داد و سيصدگوسفند نيز به خاطر او عقيقه كرد و از روز تولّد نوزاد آنها را براى بنى هاشم وشيعيان فرستاد. سپس ياران خاص خويش را از ولادت فرزندش و اينكه او پس از ايشان امامت را عهده دار است، آگهى داد وآنان را فرمود تا اين خبر را در ميان خود مخفى نگه دارند. از محمّد بن حسن بن اسحاق قمى نقل است كه گفت: چون امام زمان به دنيا آمد، مولاى ما امام عسكرى نامه اى به جدّم احمد بن اسحاق نوشت كه در آن به خطخويش كه بدان نامه هاى خود را صادر مى فرمود، نگاشته بود:

«نوزاد به دنيا آمد. بايد اين خبر پيش تو پنهان بماند و ديگر مردمان از آن اطلاعى نداشته باشند. ما كسى را از خبر ولادت او آگاه نمى كنيم مگر خويشاوند نزديك را به خاطر خويشاوندى، و دوست را به خاطرولايتش. دوست داشتيم اين خبر را نيز به تو اعلام كنيم تا خداوندهمچنانكه ما را بدان مسرور ساخت، تو را نيز از شنيدن آن شادوخوشحال سازد. و السلام». (3)

از ابراهيم، صحابى امام حسن عسكرى نقل است كه گفت:

«مولايم امام عسكرى عليه‌السلام چهار قوچ برايم فرستاد و نامه اى نيز به من نوشت (بدين مضمون).

بسم اللَّه الرحمن الرحيم. اين قوچها به خاطر (ولادت) فرزندم محمّدالمهدى است. از آنها بالذّت بخور و هر كه از شيعيان ما را ديدى بدو نيز بخوران» (4)

## پنهان بودن ميلاد حجّت اللَّه

ولادت امام زمان عليه‌السلام بدين گونه انجام پذيرفت و به خاطر شرايطسياسى آن دوران در زير پرده كتمان پوشيده ماند. امام حسن عسكرى عليه‌السلام تولّد فرزند خودش را جز به اصحاب خاص خود در ميان ننهاد. در روايتى از كتاب غيبت، از عدّه اى از اصحاب امام عسكرى نقل شده است كه گفتند:

«نزد امام عسكرى عليه‌السلام گرد آمده بوديم و از وى در باره حجّت وپيشواى پس از او پرسش مى كرديم. در مجلس او چهل مرد حضورداشتند. عثمان بن سعيد بن عمر عمرى در برابر آن حضرت بر پا خاست وگفت: فرزند رسول خدا! مى خواهم در باره مطلبى از شما سؤال كنم كه خود بدان داناتر از منى.

امام به او فرمود: بنشين عثمان! عثمان ناراحت وخشمگين برخاست تا خارج شود. امّا آن حضرت فرمود: كسى بيرون نرود. هيچ كدام از ما بيرون نرفتيم. تا پس از ساعتى كه امام، عثمان را باصداى رسا ندا داد. عثمان روى پاهايش برخاست. امام فرمود: آيا شما رابه خاطر مطلبى كه آمده ايد، آگهى دهم؟

همه گفتند: آرى اى فرزندرسول خدا! فرمود: شما آمده ايد تا در باره حجّت پس از من سؤال كنيد: همه گفتند: آرى. ناگهان پسرى را ديديم مثل پاره ماه، شبيه تر از هركسى به امام عسكرى! فرمود: اين پس از من پيشواى شماست و جانشين من بر شما. او را فرمان بريد و پس از من به تفرقه دچار نشويد كه در دين خويش به هلاكت افتيد. بدانيد كه شما پس از اين روز او را نخواهيد ديدتا عمرش كامل گردد. از عثمان بن سعيد آنچه را مى گويد بپذيريد و فرمان او را اطاعت كنيد. كه او جانشين امام شماست و كار به دست اوست». (5)

## دوره امامت، چگونه آغاز شد؟

خلفاى عبّاسى بنابر عادت معمول خويش، هر گاه فرصتى براى كشتن اولياء اللَّه مى يافتند، فوراً آنها را به زهر از پاى در مى آوردند.

معتصم نيز، امام حسن عسكرى عليه‌السلام را به زهر شهيد كرد و سپس درصدد يافتن فرزندِ آن حضرت بر آمد تا او را نيز از ميان بردارد و به خيال خويش دنباله امامت را نيست و نابود گرداند.

معتصم عده اى را به خانه امام فرستاد تا هر كه و هر چه در آنجاست توقيف كنند. بهتر است خبر اين ماجرا را از زبان احمد بن عبد اللَّه بن يحيى بن خاقان پسر وزير معتصم بشنويم. او در اين باره مى گويد:

چون امام حسن عسكرى بيمار شد. پدرم به من پيغام داد كه امام بيمارشده. آنگاه خود همان لحظه سوار شد و به دار الخلافه رفت و سپس باپنج نفر از خادمان اميرالمؤمنين معتصم شتابان بازگشت. همه آنان از افرادمورد وثوق و خواص خليفه بودند. يكى از آنها هم «نحرير» بود.

پدرم به آنها دستور داده بود در خانه حسن بن على باشند و اوضاع و احوال او رازير نظر بگيرند. همچنين در پى عده اى از پزشكان فرستاده بود و به آنان دستور داده بود كه در خانه امام حسن عسكرى رفت و آمد كنند وهر بام وشام از او پرستارى ومراقبت كنند.

چون دو روز از اين ماجرا گذشت، كسى نزد پدرم آمد و به وى خبرداد كه آن حضرت (بيمارى اش شدت يافته و) ضعيف شده است.

پدرم سوار شد و به خانه آن حضرت رفت و به پزشكان دستور داد بخوبى حال آن حضرت را تحت نظر بگيرند. همچنين در پى قاضى القضات فرستاد وبه او دستور داد كه پيش او بيايد و ده تن از كسانى را كه به دين و امانتدارى وپرهيز گارى آنان مطمئن است، انتخاب كند و با خود بياورد.

آنگاه تمام آنها را به خانه امام حسن فرستاد و بديشان تكليف كرد كه شبانه روزهمانجا بمانند. آنها در آنجا بودند تا آنكه امام حسن عسكرى عليه‌السلام درگذشت. رحلت او چند روز گذشته از ماه ربيع الاوّل سال 260 واقع شد. با رحلت او سامراء يكصدا ناله بر مى آورد كه ابن الرضا از دنيا رفت.

خليفه عدّه اى را به خانه آن حضرت فرستاد تا خانه و اتاقها را بازرسى كنند وهر آنچه در خانه است مهر و موم نمايند و نشان فرزند آن حضرت را بجويند. همچنين زنانى آوردند كه از حمل و آثار آن آگاه بودند.

زنان پيش كنيزهاى امام رفته، يكايك آنها را معاينه كردند. يكى از اين زنان ادعا كرد كه در ميان اين كنيزها، كنيزى است كه نشانه حمل با خود دارد. از اين رو دستور دادند آن كنيز را در اتاقى نگه دارند. نحرير و يارانش ونيز زنانى كه با او بودند، مأمور مراقبت از اين اتاق شدند.

سپس احمد بن عبداللَّه در ادامه گفتار خويش مى گويد:

مأمورينى كه گمان مى كردند آن كنيز باردار است و از او مراقبت مى كردند، دو سال و اندى وى را زير نظر داشتند تا آنكه به اشتباه خودپى بردند. سپس ميراث امام حسن ميان مادر و برادرش، جعفر، تقسيم شد و مادرش ادعا كرد وصى او است و اين امر نزد قاضى ثابت شد.

سپس وى ماجراى مخالفت جعفر با وصايا را نقل كرده تا آنجا كه مى گويد:

بيرون آمديم، وضع بر همين منوال بود، و خليفه امروز در پى جستن نشانى از فرزند امام حسن عليه‌السلام است. (6)

بدين گونه قدرت جاهلى و استكبارى مى كوشيد، ريشه هاى امامت رااز بيخ بركند و حركت اصيل مكتبى را دستخوش نابودى سازد. امّا به مقصود خود نايل نيامدند كه دست خداوند بر فراز دستان آنها بود.

(يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (7)؛ «خواهند پرتو خدا را با دهانهاى خويش فرونشانندامّاخداوندچنين نخواهد مگر آنكه پرتو خويش را به انجام رساند، هر چند كه كافران نا خوش دارند.»

امام حجّت عليه‌السلام عمويى داشت، كه نامش جعفر بود. او ادعا مى كرد كه امامت پس از برادرش امام حسن عسكرى عليه‌السلام حقّ اوست.

بنابر همين ادعاى باطل او مردم را به خود مى خواند و حتّى در راه رسيدن به مقصود خويش به قدرتهاى ستمگر متوسّل مى شد، تا از آنها كمك بگيرد. بدون آنكه بداند آنچه موجب استمرار خط امامت است، مقاومت در برابرهمين قدرتها و رهبرى توده هاى مؤمن بر ضّد فساد و انحراف آنهاست.

جعفر كه خود مى دانست از شايستگيهاى كافى براى امامت بهره اى ندارد. وبه خوبى آگاهى داشت كه امّت، پيشوايى او را به رسميّت نمى شناسد. نزد عبداللَّه بن يحيى بن خاقان، وزير خليفه وقت عباسى رفت، و كوشيد از كمكهاى او بر خوردار شود. پسر اين وزير ماجراى اين برخورد را چنين بازگو مى كند:

پس از تقسيم ميراث، جعفر نزد پدرم آمد و بدو گفت: حقوق پدرم رابراى من نيز مقرّر دار و هر سال 20 هزار دينار به من انعام بده.

پدرم او را از اين خواسته نهى كرد و بدو گفت: احمق! خليفه، درمورد كسانى كه ادعا مى كنند پدر وبرادرت امامند، شمشير خويش را آخته وتازيانه اش را بالا برده تا آنان را از اين باور باز گرداند. امّا اين امكان براى خليفه فراهم نشد.

تا آنان را از اين اعتقاد در باره پدر و برادر تومنصرف سازد. پس اگر تو پيش پيروان پدر و برادرت امام بودى چه نيازى به خليفه داشتى كه حقوق آنها را براى تو قرار دهد؟

و اگر پيش اينان چنين جايگاهى ندارى، در نزد ما هم بدان حقوق دست نخواهى يافت.

ديرى نپاييد كه جعفر از اين ادعاى دروغ خود دست برداشت و به راه صواب بازگشت و امامتِ حضرت حجت عليه‌السلام را پذيرفت. از اين رو پيش شيعيان كه او را جعفر كذّاب ناميده بودند، ملقّب به «جعفر توّاب» شد.

## غيبت صغرى

پس از آنكه پيشوايان هدايت گر، طى گذشت دو قرن و نيم از عمررسالت پس از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احكام و شرايع دين را تبيين كرده بودند، و پس از آنكه برگزيدگان امّت از طريق جانشينان معصوم پيامبران، پرچم آنهارا بر دوش گرفتند و ريشه هاى شناخت و معرفت الهى در جان هزاران هزار نفر استحكام پذيرفت، و از پسِ آنكه جريانِ مكتبى وظيفه انقلاب بر ضدّ ستم و طغيان را عهده دار گرديد و در برابر انحرافات اساسى در دين قد علم كرد، خداوند براى ولى اللَّه اعظم حضرت حجّت بن الحسن عليهما‌السلام غيبت صغرى را مقدّر فرمود. اين غيبت از سال 260 ه تا سال 329 ه به طول انجاميد. در طى اين مدّت عدّه اى به نام وكيل، پُل ارتباطى ميان امام و شيعيان بودند. اينان عبارتند از:

1 - ابو عمرو عثمان بن سعيد. وى وكيل امام حسن عسكرى عليه‌السلام بودوپس از در گذشت آن بزرگوار نايب امام حجّت گرديد.

2 - پس از وفات عثمان در سال 266 ه، امام حجّت فرزند وى ابوجعفر محمّد بن عثمان را نايب خويش قرار داد. مدّت نيابت محمّد 38سال بود.

3 - پس از محمّد بن عثمان، حسين بن روح به نيابت رسيد. او كه ازسال 304 ه، بدين سمت منصوب شد براى مدّت 22 سال از جانب امام به عنوان مرجع شيعيان عمل مى كرد.

4 - پس از آنكه حسين بن روح، نداى پروردگارش را اجابت گفت. امام عليه‌السلام، على بن سمرى را به عنوان جانشين او تعيين كرد. على بن محمّدسه سال در اين منصب باقى ماند و چون وفاتش نزديك شد، از آن حضرت در باره كسى كه پس از وى بايد جانشين شود پرسش كرد. امّا آن حضرت به وى آگهى داد كه پس از وفات او دوره غيبت صغرى نيز به پايان مى رسد.

در طول سالهاى غيبت صغرى چهار فقيه بزرگ ياد شده، به نيابت ازامام نقش رهبرى را ايفا مى كردند و چه بسا اين مدّت براى تربيت امّت براى گزينش رهبران خود در دوره غيبت كبرى از ميان فقها، كسانى را كه از نظر خصوصيتها به نوّاب اربعه بيشتر نزديك باشند، كافى بوده است. چرا كه ضرورى بود امّت از ميان فقهاى عادل و راسخ در دانش اهل بيت، و زاهد در دنيا و كسانى كه تبلور تعاليم مكتب هستند، بتواند كسى رابرگزيند.

شايد حكمت اين امر در اين نهفته باشد كه ارتباط الهى از وحى به وصايت (امامت) واز آن به نيابت خاصّه و پس از آن به نيابت عامه، درجه بندى مى شود.

روزگار پيامبر بزرگ اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، روزگار وحى است كه شاهد ماجراهاى عظيمى است. پس از آنكه كار تبليغ رسالت كامل شد، ائمه عليهم‌السلام مأمور اين وظيفه شدند كه آيات متشابه قرآنى را تفسير كنند. چرا كه مردم خود مى بايست مستقيماً به آيات محكم رجوع مى كردند. اين نكته خود گامى پيش برنده در راه برخورد با وحى تلقّى مى شود.

در روزگار امامت، بسيارى از دانشمندان مسلمان در پى فرا گرفتن فقه، همّت گماردند تا آنجا كه برخى از آنان از سوى ائمه مأمورِ دادن فتواشده بودند. بعد از اين دوره، مرحله نيابت خاصّه آغاز مى شود.

مردم دراين مرحله وظيفه داشتند از طريق مراجعه به نوّاب امام عليه‌السلام و نه به صورت مستقيم، آن چنانكه در روزگار امامت معمول بود، با آن حضرت تماس بگيرند.

امّا اكنون كه عصر نيابت عامّه است، مسلمانان بايد به فقيهان عادلى كه بنابر مقياسهاى عمومى، به شايستگيهاى آنها شناخت پيدا كرده اند، مراجعه كنند. اين شايستگيها از زبان ائمه عليهم‌السلام براى مردم بازگو و تبيين شده است.

اگر چه ارتباط حجّت اللَّه با اولياى خدا به اشكال گوناگونى ادامه دارد، ليكن اين امر در چهار چوب احكام ظاهرى داخل نمى گردد. چون هيچ كس نمى تواند ادعا كند كه نايب خاصّ امام است. حتّى نمى تواند ادعاداشته باشد كه با امام ارتباط مستقيم دارد و چنانكه كسى زبان به چنين ادعاهايى بگشايد مسلمانان خود بايد او را تكذيب كنند.

اگر چنين درجه بندى وجود نمى داشت، امّت با فاجعه اى واقعى روبه رو مى شد.

## شمايل و صفات امام غائب

اوصاف آن حضرت با دقت تمام از زبان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه عليهم‌السلام بيان شده است.

شايد فلسفه اين امر بدان جهت بوده كه با ذكر اين اوصاف جلوى هر كسى را كه قصد داشته ادعاى مهدويت بكند، بگيرند. چرا كه مسأله ظهور امام مهدى در آخر الزمان يكى از ضرورتهاى دينى هم شده بود. واز آنجا كه فراهم آمدن تمام اين صفات و ويژگيها، كه در روايات اسلامى ذكر آنها رفته، در شخص مدّعى مهدويّت امكان ناپذير است بنابراين باعث مى شود تا دروغ او پيش مردم فاش شود.

درباره اوصاف آن حضرت چنين آمده است:

1 - رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اوصاف حضرت مهدى را چنين بيان مى فرمايد:

«مهدى از من است، او بلند پيشانى است و داراى بينى باريكى است كه ميانش اندك بر آمدگى دارد. مهدى از فرزندان من است. چهره اش چون ماه تابان است. چشمان گردى دارد. رنگش، رنگ عربى و بدنش، بدن اسرائيلى است. صورتش مثل دينار (گرد و سرخ) است. دندانهايش چون اره (تيز و براّن) و شمشيرش چون سوزش آتش است».

2 - امام على عليه‌السلام نيز در توصيف حضرت قائم چنين مى فرمايد:

«مهدى ديدگانى مشكى دارد و موهايى پر پشت. او داراى چهره سرخ و پيشانى نورانى است. صاحب خال و علامت است. عالمى است غيوردانائى است كه اخبار گذشتگان را داراست.

ساحت و درگاهش از همه شما گشاده تر و دانش او از تمام شما افزون تر و بيش تر از همه شما به جاى آرنده صله رحم است. به مرغ (كه در آسمان پرواز مى كند) اشاره مى كند و در دستش فرومى افتد، و شاخى (خشك) در زمين مى كارد، سبز مى شود و برگ مى آورد».

3 - امام حسين عليه‌السلام در باره اوصاف آن حضرت نيز چنين مى فرمايد:

«مهدى را از روى سكينت و وقارى كه دارد و همچنين دانش او به حلال وحرام و نيازمندى مردم به او و بى نيازى او از مردم مى شناسيد».

4 - امام باقرعليه‌السلام اوصاف امام مهدى را چنين بيان كرده است:

«سياهى چشمانش تابنده و پنجه هايش قوى و زورمند است وزانوانش بزرگ و شكمش فربه است. پشت او دو خال است، خالى به رنگ پوستش و خالى همانند خال پيامبر، ابروانش به هم پيوسته است، ديدگانش از كثرت شب بيدارى و عبادت آشكار است، سياهى چشمانش تابنده است.

در صورتش اثرى (خالى) است، سينه اش فراخ است، شانه هايش را (به دو طرف بدنش) رها مى كند و سر استخوانهاى كتفش بزرگ و درشت است».

5 - امام صادق عليه‌السلام نيز در باره اوصاف آن حضرت فرموده است:

«مهدى خوش سيما و گند مگون است كه به سرخى مى زند، ابرو كمان و نورانى است و سياهى چشمانش بغايت سياه است، چشمان فراخ دارد، بالاى بينى اش بر آمده است، بينى عقابى دارد و پيشانى بلند.

او خاشع است و نازك مثل شيشه، هيبتش مردم را مى ترساند، به مردم و دلهانزديك است، شيرين گفتار و خوش سيماست، ساقهايش باريك است وبدنى نيرومند دارد، چون بر كوه بانگ زند صخره ها از هم بپاشندوفروريزند، دست بربنده اى نمى نهد جز آنكه دلش همچون پاره هاى آهن (سخت و نيرومند) مى گردد، نه بسيار بلند بالاست و نه بسيار كوتاه بلكه ميانه قامت است، سَرِ گرد دارد و سينه فراخ، بلند پيشانى است وابروهايش پيوسته است، بر گونه راستش خالى است گويا دانه مشك است كه بر قطعه عنبر ساييده باشند».

6 - امام رضاعليه‌السلام نيز اوصاف امام را چنين بيان كرده است:

«او شبيه من و شبيه موسى بن عمران است. هاله هايى از نور او رااحاطه كرده كه به پرتو قدس درخشيدن گيرد. داراى اعتدال اخلاق است ورنگى شاداب دارد. در هيأت بدنى به رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شبيه است.

نشانه اش آن است كه (از نظر سن) سالخورده است امّا سيماى جوان داردتا آنجا كه بيننده او را چهل ساله يا كمتر مى انگارد. ديگر از علايم او آن است كه تا گاه مرگ و با وجود گذشت روزها و شبها، اصلاً پيرنمى شود». (8)

## انتظار فرج يا آرزوى شورآفرين

بعضى از سنتهاى الهى هستند كه حيات جوامع بر اساس آنها جريان مى يابد، و زندگى افراد را در جامعه دستخوش دگرگونى مى سازند.

يكى از برجسته ترين اين سنتها پيروزى حق و راندن باطل است:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً) (9)

«بگو حق بيامد و باطل نابود شد كه باطل نابود شونده است.»

كشتى زندگى سرانجام بركرانه هاى درياى رحمت خدا لنگر خواهدانداخت كه رحمت خدا بر غضب او پيشى گرفته، و از سويى خداوند مردم را آفريد تا بدانها رحمت آرد.

پروردگار سبحان ما را بدين سنّت متوجّه مى سازد، سنّتى كه اگر درتاريخ بشر و در ظواهر هستى در آن نيك تأمل كنيم آثار آن را به روشنى تمام خواهيم ديد:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (10)

«اوست آن كه رسولش را به هدايت و دين حق فرستاد تا بر ساير كيشهاچيره اش گرداند هر چند مشركان را ناخوش آيد.»

تا زمانى كه آسمانها و زمين به حق و بر پايه حق آفريده شده اند، قدرت و حاكميت و سيادت حق نيز بايد با سير هستى در پيوند باشد و به رخصت خداوندى نتيجه تكامل حوادث و رويدادهاى هستى باشد:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (11)

«و در زبور بنوشتيم پس از ذكر كه بندگان شايسته من زمين را ارث برند.»

اين حقيقت كه مكاتب الهى بر آن تأكيد كرده اند تنها محدود به يك قوم و يا منحصر به وراثت صالحان در قسمتى محدود از زمين نيست. بلكه بيانى است براى سنتى الهى و عمومى كه در شورشها و انقلابهاى صالحان بر ضدّ ستمگران و طاغوتيان متحقق مى شود و بطور كامل دروراثت صالحان از تمام جهان تجلّى مى يابد. دليل ما بر اين سخن آن است كه:

اوّلاً: كلمه ارض (زمين) در آيه مذكور با الف و لام آمده كه خودنشان دهنده آن است كه مراد از «الارض» تمام زمين است.

ثانياً: تأكيد قرآن بر اين حقيقت در چندين كتاب آسمانى ديگر آمده است و مجالى براى شك در اين نكته باقى نمى گذارد كه اين امر سنتى است الهى كه خداوند روند رويدادهاى هستى را مطابق با آن به جريان مى اندازد تا بالاخره بطور كلى متحقّق گردد.

(وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّاكَانُوا يَحْذَرُونَ) (12)

«و خواهيم بر مستضعفان در زمين منت نهيم و آنان را پيشوايان و وارثان قرار دهيم. و فرمانرواييشان دهيم در زمين و به فرعون و هامان و سپاهيان ايشان نشان دهيم آنچه را كه از آن مى ترسيدند.»

تجربه هاى بشرى حاكى از آن هستند كه روند طبيعى نظامهاى حاكم برزمين به گونه اى است كه با اتكا به آنها نمى توان بدين آرمان والا ونهفته در روح افراد بشر كه عبارت از همان تحقّق يافتن مدينه فاضله است دست يازيد.

جايى كه عدل و داد در آن برترى دارد و حق بى هيچ شريكى درچهار گوشه آن حكم مى راند.

بنابر اين چطور و چه هنگام مى توان بدين آرمان فطرى و مشروع جامه تحقّق پوشاند؟

آيا ممكن است بشر به گونه اى معمولى تكامل يابدتا به اين درجه والا برسد؟

زراّد خانه هاى سلاحهاى اتمى و شيميايى، و توطئه هاى مستكبران برضدّ مستضعفان، وعقب نشينى آشكار بشريّت از ميدانهاى فضيلت وهدايت، وفرو افتادن خوفناك آن در پرتگاه فساد و تجاوز و ستمگرى دليلى آشكار بر اينكه تنها راه تحقق اهداف و آرمانهاى انسان، همان رحمت خداست كه انسان را از تاريكيها به سوى روشنايى بيرون آورد.

اين رحمت تنها در ظهور امام حجت (عج)، دوازدهمين امام ازخاندان رسول خدا خاتم پيامبران، و مقتداى راستكاران، متجلّى است.

وايمان بدين حقيقت راست، در دلهاى مؤمنان شعله اى جاويد از آرزو و اميد بر مى افروزد، اميد و آرزويى كه در حركت تكاملى انسان به مثابه نيروى محركه او محسوب مى شود.

اين اميد الهى است كه با شاخصه «سعى و تلاش» با آرزو و اميدتفاوت مى يابد. زيرا سعى براى متحقّق ساختن اين اميد الهى شرطى ضرورى به شمار مى رود حال آنكه آرزو و اميد توجيهى است براى ماندن و حركت نكردن.

اين آرزو و اميدى است كه مجاهدان را از تيرگيهاى نا اميدى و يأسى كه شيطان با بهره گيرى از شرايط خفقان و اضطراب و ناتوانيهايى مادى دردل آنان راه داده، رهايى مى بخشد.

اين اميد و آرزويى است كه بر نگاهها و مواضع فرد منعكس مى شود، و بدان رنگى از خوش بينى مثبت مى زند و روح بدبينى و گمان و منفى بافى و شكست كه دستگاههاى طاغوت و وسوسه هاى طاغوتيان مى كوشند آن را در جسم و جان عاملان و كوشندگان راه خدا تزريق كنند، از آنهامى راند و مى زدايد. شايد به خاطر همين حكمت باشد كه در حديث نبوى آمده است:

«برترين كارهاى امّت من، انتظار فرج است».

## امام زمان در آيات و روايات

ظهور عزير عليه‌السلام وبازگشت عيسى عليه‌السلام ورجعت بهرام در اديان يهودى ومسيحى و زردشتى با ظهور خاتم اوصيا، حضرت حجّت عليه‌السلام تحقّق خواهد پذيرفت.

تفسير پنجاه آيه قرآن و دهها حديث از پيامبر اكرم و صدها روايت نقل شده از اهل بيت همه با ظهور آن حضرت صورت تمام به خودمى گيرد.

بيش از 657 حديث در باره مهدى موعود به تواتر نقل شده است. (13)

اين روايتها را بزرگان اصحاب پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند. در باره ظهورآن حضرت، دانشمندان اهل سنّت بيش از 144 كتاب نوشته اند. (14)

بسيارى از دانشمندان مسلمان، از مذاهب مختلف، مدّعى تواترحديث در اين باره هستند و ما نيازى به بحث با اديان آسمانى در باره شخص امام مهدى نداريم چون داراى زمينه مشترك حديث با آنها نيستيم بلكه به جاى پرداختن به اين كار بايد به بحث پيرامون نظريه اى بپردازيم كه مى گويد: حضرت مهدى در آخر الزمان متولّد مى شود و سپس ظهورمى كند. ما گمان مى كنيم زندگى طولانى امام، به عنوان يك مشكل روانى كه در برابر ايمان به زنده بودن امام نمود پيدا مى كند. بنابر اين به ما اجازه دهيد نخست به بحث پيرامون قضيه طول عمر بپردازيم و آنگاه در باره آن نظريه به بحث بنشينيم.

## مسأله طول عمر

پروردگار سبحان با نعمت دير پا و رحمت گسترده خويش خواست حجّت را بر بندگانش تمام فرمايد. بدين ترتيب كه رسولان خويش را به سوى مردم فرستاد تا مبادا زمين از وجود حجّت خالى بماند.

خداوند عمر خاتم اوصيا را طولانى فرمود. چون پس از درگذشت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبرى نبود تا رشته پيوند ميان زمين و آسمان باشد. بنابر اين با انقطاع وحى، ارتباط غيبى از طريق يكى از اولياى خدا همچنان استوارماند.

قدرت خدا كه در هر چيز نفوذ دارد و بدان آسمان و زمين را بيافريد، خداى سبحان را از دراز گردانيدن عمر انسان عاجز نمى سازد.

ما به عنوان يك مسلمان بر اين باوريم كه خداوند، نوح را 950 سال وحتّى بيشتر عمر داد و عيسى و ادريس و عبد صالح (خضر) را تا همين حالا نيز زنده نگاه داشته است، پس چگونه ايمان نياوريم به اينكه امام زمان عليه‌السلام نيز از عمر دراز بر خوردار است؟

## دين و پديده طول عمر

اينك از بعد دينى محض در باره اين موضوع گفتگو مى كنيم. هر يك از معتقدان به اديان يهودى، مسيحى و اسلامى بر اين باورند كه قدرت خداوند شامل تمام امور و از جمله دراز گردانيدن عمر يكى از افراد بشرمى شود. بنابر اين كسى كه بايد در هفتاد سالگى بميرد، خداوند مى توانداو را بطور مثال تا هزار سالگى هم زنده بدارد.

آنها عملاً چنين اعتقادى دارند. زيرا هنوز هم بطور اصولى، حيات بسيارى از كسانى كه جلوتر از امام مهدى عليه‌السلام به دنيا آمده اند، مثل خضر، ادريس و عيسى عليهم‌السلام، را پذيرفته اند و عقيده دارند كه آنها در آينده نيززنده خواهند ماند.

بعلاوه كتابهاى دينى آنان نشانگر آن است كه برخى از افراد بشر درگذشته هاى دور مدّت درازى در بين مردم زيسته اند. به عنوان مثال آدم بنابر اعتقاد يهود كه در تورات هم بدان اشاره شده، 930 سال عمر كرد. در اين باره در تورات آمده است:

«تمام مدّت عمر آدم 940 سال بود و آنگاه مرد».

(سفر تكوين، اصحاح پنجم، آيه 5)

شيت نيز بنابه تصريح تورات 912 سال زيست:

«تمام مدت عمر شيت 912 سال بود و آنگاه مرد».

(سفر تكوين، اصحاح پنجم، آيه 8)

نوح نيز به اعتقاد آنها 950 سال عمر كرد:

«تمام مدت عمر نوح 950 سال بود و آنگاه مرد».

(سفر تكوين، اصحاح نهم، آيه 29)

مسلمانان نيز بر اين باورند كه عيسى و خضر و الياس زنده اند. يادآورى اين حقايق ما را از ذكر اسامى معمرّين بى نياز مى گرداند.

## آيا امام مهدى زنده است؟

در صفحات گذشته گفتيم كه مذاهب اسلامى تقريباً بر قضيه وجودمصلحى كه به امر خدا در آخر الزمان قيام مى كند و از نسل رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزند فاطمه عليه‌السلام است، اتفاق نظر دارند. كتابهاى آنان آكنده از احاديثى است كه به تواتر براى اثبات اين نكته وارد شده است.

بعلاوه بسيارى از دانشمندان مسلمان كتابهايى در باره اين موضوع بطور مشروح ومفصل نگاشته اند. البته ما منكر وجود عده ديگرى از دانشمندان كه بااين عقيده مخالفند، نيستيم. اين عدّه در باره اين احاديث مى گويند: حديثهايى كه داراى غرايب است پذيرفتنى نيستند. ولى احاديث ورواياتى كه در رابطه با امام مهدى (عج) عجيب و غريبتر از احاديثى كه درباره امتهاى گذشته و آنچه در زمان آنان رخ داده نيست.

در اينجا بايد نكته اى را متذكّر شد و بدان پرداخت كه مذاهب اسلامى در باره آن به اختلاف پرداخته اند.

آيا امام مهدى فعلاً زنده است يا اينكه در آينده به دنيا خواهد آمد؟

پيش از آنكه وارد اين بحث شويم بايد اين نكته را ياد آورى كنيم كه هيچ كدام از مذاهب اسلامى وجود امام مهدى (عج) را انكار نكرده اند. امّا تأويل رواياتى كه در اين باره وارد شده تنها يك علّت داشته است و آن بعيد شمردن زنده بودن آن حضرت از سال 255 هجرى تا كنون است.

در باره زنده بودن امام مهدى (عج) دلايل و شواهد فراوانى وجود داردكه ذيلاً به پاره اى از آنها اشاره مى شود:

الف - احاديث پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد ائمه اثنى عشر، به تواتر نزديك است ودانشمندان مسلمان بر صحت آنها و نيز ثقه بودن راويان آنهااجماع كرده اند. در زير به برخى از اين احاديث اشاره مى كنيم:

1 - از جابر بن سمره نقل است كه گفت: شنيدم پيامبر اكرم مى فرمايد: «پس از من دوازده امير باشند...».

آنگاه كلمه اى گفت كه من نشنيدم. پدرم گفت: آن حضرت فرمود: «... همه آنها از قريش هستند». (15)

2 - رسول خدا فرمود: «پس از من دوازده امير باشند...».

سپس چيزى فرمود كه من نفهميدم. از كسى كه پشت سرم بود سؤال كردم. گفت: آن حضرت فرمود: «... همه آنها از قريش هستند».

ترمذى گويد: اين حديث حسن و صحيح است. (16)

3 - (جابر) گويد: با پدرم نزد پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتيم. شنيدم كه آن حضرت مى فرمود: «اين امر پايان نيابد مگر اينكه دوازده خليفه در بين آنها (مردم) بيايند...» جابر بن سمره گويد: سپس سخنى فرمود كه بر من معلوم نشد. از پدرم پرسيدم: چه فرمود؟ گفت: او فرمود: «... همه از قريش هستند». (17)

4 - جابر بن سمره گويد: شنيدم از رسول خدا كه مى فرمود:

«اين دين تا (روى كار آمدن) دوازده خليفه همچنان ارجمند باقى مى ماند. مردم تكبير گفتند و فرياد كشيدند...».

آنگاه سخنى آهسته بر زبان آورد. از پدرم پرسيدم: پدر ايشان چه فرمود؟ گفت او فرمود: «... همه آنها از قريش هستند». (18)

5 - جابر گويد: از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: «اين امّت را دوازده خليفه باشد». (19)

اگر احاديثى را كه در نزد فريقين صحيح است و بر اين نكته تصريح كرده اند كه خلفا از قريش هستند، به آن اخبار رواياتى كه مكارم وفضايل اهل بيت را بيان مى كنند و خاطر نشان مى سازند كه آنها مثل ستارگان، زمينيان را حفظ و هدايت مى كنند، بيفزاييم، و تمام آنها را به احاديثى اضافه كنيم كه بيان مى كنند كار دين و خلافت به آنان منتهى خواهد شد و اگر حتّى دو نفر در زمين باقى باشند آنها خواهند بود، و نيز يافتيم كه امام مهدى مى بايست از آنها باشد و مهدىِ آنها، آخرين ايشان است و اگربدين احاديث روايتهايى را كه از پيامبر اكرم نقل شده كه فرموده است: «آخرين اين دوازده نفر قائم امّت و مهدى آن است» اضافه كنيم، باشناخت تمام اين احاديث، مى توان گفت: امام فعلاً وجود دارد چون دوازدهمين امام از ائمه عليهم‌السلام است.

يازدهمين امام حضرت حسن عسكرى بوده كه به اجماع مورخان جز يك پسر از خود بر جاى نگذاشته، چنانكه در اخبار آمده است، و اين پسر همان مهدى است. بنابر اين او بايد زنده باشد.

ب - پيش از اين گفتيم بايد حجّتى دائم براى مردم باشد تا به مثابه يك حلقه مردم را با پروردگار مرتبط سازد. اگر اين سخن ثابت شود، حيات امام و وجود فعلى او به عنوان راهبرى براى خلق نيز ثابت خواهد شد.

غيبت آن حضرت مستلزم آن نيست كه از او سودى نباشد. چون او به طبيعت ارتباط غيبى خويش با خداوند توانا و دانا مى تواند، غير مستقيم آنچه را كه مصلحت مى بيند محقق سازد. چنانچه خداوند قادر باشد تواناييهاى شگرفى به فرشتگان مقرّب خود عطا كند و آنها را ازشايستگيهاى بزرگ بهره مند سازد، بر اين نيز توانا خواهد بود كه به پيامبر يا جانشين او همچون امام مهدى (عج) همين تواناييها وشايستگيهارا عنايت فرمايد.

اگر سنّت جارى خداوند در ميان بندگان اين گونه باشد كه براى هر كارسببى قرار دهد و كارها را با اسباب آنها به جريان اندازد چه مانعى است از پذيرش تئورى سبب قرار دادن يكى از بندگان صالح و مطيع خدا و لو به صورت غيبى براى برخى از امور؟ چنان كه ما در باره امام حجّت عليه‌السلام همين عقيده را داريم.

از اينجا مى توان دريافت كه ايمان به امام غايب، بخشى اساسى ازايمان به غيب به عنوان يك كلّ است و كسى نمى تواند ايمان خود را بخش بخش كند يعنى تسليم غيب شود. امّا تأييد امام حجّت به غيب را انكاركند، يا به پشتيبانى و تأييد فرشتگان از رسول خدا ايمان بياورد امّا به ممكن بودن تأييد وپشتيبانى امام غايب از ميان صالحان كفر بورزد.

## مهدى، حجّت شاهد

امام زمان عليه‌السلام با اجازه خداوند شاهد بر مردم است. شناخت مؤمنان از اين حقيقت موجب مى شود كه آنها در نيكيها از يكديگر سبقت گيرندوبه سرور خويش اقتدا كنند و حيات خويش را نسخه اى از حيات سرور و ولى امر خود قرار دهند.

از آنجا كه امام حجّت عليه‌السلام پيشواى زنده است و رهبرى حقيقى از آن اوست، بنابر اين كسى جانشين اوست كه بدو نزديك تر باشد و بهتر به هدايت او اقتدا كند. از اين رو آن حضرت به منزله ميزان در انتخاب رهبرى است و حتّى مى تواند خط الهى را كه صالحان بدان گرايش دارند ازخطوط پراكنده اى كه راست و استوار نيستند، جدا سازد.

## امام در كتابهاى آسمانى

با اينكه كتابهاى فعلى آسمانى از تحريف در امان نمانده اند، در آنها به پاره اى از حقايق بر مى خوريم كه اگر چه به تنهايى براى اثبات اين واقعيت مفيد واقع نمى شوند، امّا مى توانند براى احتجاج با كسانى كه به همان آيين مؤمن هستند مؤثر باشند آنچه در سطور بعد مى آيد قسمتهايى از كتابهاى آسمانى در باره امام مهدى عليه‌السلام است:

1 - «صديقان زمين را تا ابد وارث گردند»

(كتاب مزامير، مزمور سى و هفتم)

بعلاوه اين كتابها جزئيات بسيارى را در باره اوضاع آخر الزمان دربردارند كه مؤيد مطالبى هستند كه در احاديث مسلمانان ياد شده است. سپس مى گويد: «امّا اشرار همگى نابود مى شوند».

2 - «واى بر امّت خطا كار، مردم گرانبار گنهكار، تبار بد كنندگان، فرزندان مفسدان، پروردگار را وانهادند...».

تا آنجا كه مى گويد: «... سر زمين شما را غريبان پيشاروى شمامى خوردند و آن همچون واژگونى بيگانگان ويران گرديده است. پس ازاين به ديار عدل وشهر امن مسمّى خواهى شد».

(كتاب اشعياء، اصحاح اوّل)

3 - پس پرچمى براى امّتهاى بعيد بر افرازد. براى آنها از نقطه دوردست زمين بانگ مى زند. آنها ناگهان با عجله مى آيند در حالى كه ميانشان نه وامانده اى است و نه افتاده اى».

(اصحاح پنجم)

«تا آنكه شهرها ويران و بى سكنه و خانه ها بى مردم شوند. زمين ويران و خراب گردد و خداوند انسانها را دور گرداند و خرابى در زمين فزونى گيرد و اگر در آن زندگى باقى مى ماند، پس آن نيز ويران ميشودومثل چنار و بلوط كه چون بريده شوند، كنده آنها باقى مى ماند، كنده آن ذريّت مقدس خواهد بود».

(كتاب اشعياء، اصحاح ششم)

4 - «خداى آسمان مملكتى را بر پاى مى دارد كه هرگز منقرض نمى شود و پادشاهى آن به مردم ديگر واگذار نمى شود. تمام اين ممالك نيست ونابود مى شوند امّا اين مملكت تا ابد پا بر جا مى ماند».

«... خوشا آنكه منتظر ماند».

(كتاب حجار - اصحاح دوّم)

5 - «پروردگار سپاهيان گفت. اين بار پس از اندكى آسمانها و زمين ودريا و خشكى را مى گردانم و تمام امّتها را به لرزه در مى آورم. و پس ازآن تمام امّتها مى آيند و اين خانه را پر مى كنند».

(كتاب حجّى، اصحاح دوّم)

6 - «در تمام زمين پروردگار مى فرمايد: دو سوّم نابود مى شوندومى ميرند ويك سوّم در زمين مى مانند. يك سوّم را وارد آتش كنم وچون گداختن و پاك شدن نقره، پاكشان كنم و آنها را مثل زر مصفّايشان سازم. او اسم مرا مى خواند ومن پاسخش مى گويم. گويم او قوم من است و او گويد: پروردگار معبود من است». (20)

(كتاب زكريا، اصحاح سيزدهم)

7 - «يسوع، همينكه از پيش شما به سوى آسمان صعود كرد، به سوى شما باز خواهد گشت، همان گونه كه ديديد به آسمان روانه شد». (21)

(كتاب اعمال رسولان، انجيل، اصحاح اوّل)

8 - «وچنانچه رفتم و براى شما جايگاهى مهيا ساختم دو باره بازمى گردم».

(انجيل يوحنا، اصحاح چهاردهم)

9 - «چون او پس از اندك زمانى بر مى گردد و تأخير نخواهد كرد».

(اصحاح دهم از نامه اى كه خطاب به عبرانيان بوده است)

10 - «خداوند نشسته است تا ابد الآباد و تخت خويش را براى داورى بر پاداشته است و او ربع مسكون را به عدالت داورى خواهد كرد و امّتهارا به راستى داد خواهد داد» سپس مى گويد:

«و آن كه نزد شماست به چنگ آويزيد تا بيايد آن كه غلبه مى كندواعمال مرا تا پايان محافظت مى نمايد. پس بدو قدرتى بر امّتها عطاخواهم كرد و او آن را به ميله اى آهنين پاس خواهد داشت، همچنان كاسه اى از سفال را خواهد شكست و بدو ستاره صبح را عطا خواهم كرد، هر كه را گوش است بايد آنچه را كه روح به كينه ها مى گويد، بشنود».

11 - «امّا كسى به آن روز و آن ساعت علم ندارد».

(انجيل متّى، اصحاح بيست وچهارم)

- نگارنده برگزيده هايى كه از عهدين (انجيل و تورات) نقل كرد، شرحى ننوشت چون مى بيند آنها با اندكى اختلاف با مضامينى كه دراحاديث صحيح اسلامى درباره علايم ظهور و نشانه هاى دولت حق آمده است. مطابقت دارد -

امّا زرتشتيان آنان نيز معتقد به رجوع انسانى به نام «بهرام» هستند.

معنى بهرام نيز با مهدى تفاوت چندانى ندارد.

برهماييها هم بنابر ادعاى خود معتقد به ظهور «كريشنا» هستند. شواهد و دلايل بسيارى در دست است، مبنى بر آنكه عدّه اى از پيامبران وصالحان با امام مهدى عليه‌السلام همراهند تا حق را بر تمام زمين آشكار كنندوچه بسا بهرام و كريشناهم در زمره همين صالحان باشند كه ما نام آنها رانمى دانيم.

ظهور امام زمان در نزد ائمه عليهم‌السلام «قيامت صغرى» قلمداد مى گردد چون از هر امّت، شاهدى بر انگيخته مى شود.

## نشانه هاى ظهور

در اين بخش از برخى نشانه ها كه پيش از ظهور حضرت قائم عليه‌السلام تحقق مى يابد، سخن مى گوييم.

نشانه هایى همچون فراگير شدن فسادوستم در تمام زمين و گسترش فحشا و گردنكشى و دگرگونيهاى آسمانى وقحط شديد وجنگهاى خونين كه دو سوّم از ساكنان روى زمين را در كام خود فرو مى برد، وظهور كسى كه دجال خوانده مى شود و مردم را به باطل دعوت مى كند و آنها نيز به گرد وى جمع مى شوند و بالاخره ادعاى بعضى كه مى گويند او مصلح اكبر است و سپس نا كامى او در متحقّق ساختن مدعايش.

مادر ذكر اين نشانه ها به استناد رواياتى كه از پيامبر گرامى وائمه اطهارعليهم‌السلام تكيه مى كنيم.

1 - رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

«مهدى اين امّت از ماست، هنگامى كه هرج و مرج دنيا را فراگيروفتنه ها آشكار گردند و راهها نا امن شود و برخى از مردم بر برخى ديگرهجوم برند.

پس بزرگ به كوچك رحم نكند و كوچك بزرگ را احترام نكند در اين هنگام خداوند مهدى ما را مبعوث فرمايد. او نهمين كس ازفرزندان حسين عليه‌السلام است. دژهاى ضلالت و دلهاى بى خبر را بگشايد، درآخر الزمان به كار دين پردازد چنانكه من در اوّل الزمان بدان پرداختم، زمين را از عدل و داد پر كند، چنانكه از ظلم وبيداد پر شده باشد».

2 - همچنين پيامبر گرامى در حديثى طولانى كه آن را امام على عليه‌السلام نقل كرده است. فرمود: «سپس ندايى بر خيزد كه از دور شنيده شود چنانكه ازنزديك شنيده مى شود اين ندا رحمت است بر مؤمنان و عذاب است بركافران. (امام گويد): پرسيدم: اين ندا چيست؟ فرمود: سه نداست درماه رجب نخستين آنها اين است: لعنت خدا بر ستمگران. و دوّمى اين است: نزديك شونده نزديك شد و سوّمى اين است: پيكرِ آشكارى را باطليعه خورشيد مى بينند (كه مى گويد): هان كه فلانى مبعوث شد و نسب او را تا على ذكر مى كند.

هلاك ستمگران در اين روز است و در اين هنگام گشايش حاصل مى شود. عرض كردم: اى رسول خدا! پس از من چند امام خواهد بود؟ فرمودصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: پس از حسين 9 امام كه نهمين آنان قائم ايشان است». (22)

3 - در حديث ديگرى از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل است كه فرمود: عرض كردم اى خداى من و سرورم! چه وقت مهدى ظهور خواهد كرد؟

خداوند وحى فرمود:

«اين امر هنگامى روى دهد كه علم كنار رود و جهل آشكار گردد، قاريان (قرآن) فزون شوند و عمل به آن اندك شود. كشتار زياد شودوفقيهان هدايتگر كم شوند، و فقيهان گمراه و خائنان زياد شوند، شاعران فراوان گردند، امّت تو قبرهايشان را مسجد گيرند. (23)، مصحفهاومسجدها زيور و زينت داده شوند، ستم و تباهى فزونى گيرد، نيرنگ آشكار شود و كار امّت بدان وابسته باشد، نهى از معروف شود، و مردان به مردان و زنان به زنان اكتفا ورزند، اميران كافر باشند و دوستانشان فاجر و يارانشان ستمگر، و صاحبنظرانشان فاسقان. در اين هنگام سه نشانه پديد خواهد آمد.

خسوفى در مشرق و خسوفى در مغرب و خسوفى در جزيرة العرب. و نيز در بصره به دست يكى از افراد نسل تو كه زنگيان او را پيروى مى كنند، خرابى پديد آيد. و مردى از تبار حسين بن على خروج مى كند، و دجال ظاهر مى شود، از مشرق از سجستان، خروج مى كند و سفيانى ظاهر مى شود».

4 - آن حضرت در حديثى در اين باره نيز مى فرمايد:

«به خاطر داشته باش... علامت ظهور حجّت اين است كه چون مردم نماز را ميراندند وامانت را ضايع كردند ودروغ را روا شمردند ورباخوردندو رشوه ستاندند و ساختمانها را محكم ساختند و دين را به دنيا فروختند، سفيهان و نابخردان را به كار گرفتند و با زنان رايزنى كردند، پيوندهاى خويش را قطع كردند، پيرو هواها شدند، و خونها را كوچك شمردند...

... حلم، ضعف باشد و ستمگرى فخر، اميران فاجر باشند و وزيران ستمگر، كار گزاران قوم خائنان باشند و قاريان فاسقان، گواهى بنا حق آشكار گردد و گناه و تباهى و بهتان و گناه و طغيان فزونى پذيرد، ومصحفها و مسجدها زينت و زيور داده شوند و مناره ها بلند ساخته شوند، و اشرار قدردانى شوند، وصف بنديهاى بسيارى مى شود، تمايلات مختلف شوند، و پيمانها زير پا نهاده شوند، و آنچه وعده داده شده نزديك شود، زنان به خاطر حرص به دنيا با شوهرانشان در تجارت مشاركت كنند، و بانگ فاسقان بلندى گيرد، و سخن آنان اطاعت شود، و رهبر قوم پست ترين آنها باشد، و از ترس شرّگنهكار از او بترسندوپرهيز كنند، و دروغگو را تصديق نمايند و خائن را امين شمارند، واسباب وآلات موسيقى فراهم كنند، و آخر اين امّت اوّل آن را نفرين فرستد، زنان خود را همانند مردان سازند و مردان به زنان همانند شوند، و شاهد، بى آنكه از او شهادتى خواسته باشند گواهى دهد، و براى غيردين به تفقه بپردازد، و كار دنيا بر آخرت ترجيح داده شود، و پوست ميش بر گرگها بپوشانند حال آنكه دلهايشان بويناك تر از مردار باشد، دراين هنگام است الوحى الوحى، العجل العجل. در آن روز بهترين خانه هابيت المقدس خواهد بود و بر مردم زمانى خواهد آمد كه هر كس آرزومى كند، اى كاش او هم يكى از ساكنان بيت المقدّس بود».

5 - آن حضرت همچنين در اين باره فرمود:

«خروج قائم را ده علامت باشد، نخستين آنها شكافتن پرچمها دركوچه هاى كوفه، و تعطيل مسجدها، و نرفتن حاجيان به حجّ، و خسف وقذف در خراسان، و طلوع ستاره دنباله دار، و نزديك شدن ستارگان، و هرج و مرج، وقتل و غارت. اينها ده نشانه اند. از يك نشانه تا نشانه ديگر شگفتى است. پس چون نشانه ها تمام و كامل گردند قائم ما قيام خواهد كرد».

6 - امام حسين عليه‌السلام فرمود:

«چون ديديد منادى از مشرق سه يا هفت روز ندا در داد، منتظر فرج آل محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشيد ان شاء اللَّه منادى از آسمان به نام مهدى بانگ مى زند.

نداى او از مشرق و مغرب شنيده مى شود و هيچ كس خواب نمى ماند جز اينكه بيدار مى شود و هيچ كس ايستاده نيست مگر اينكه مى نشيند و كسى ننشسته جز آنكه هراسان به پا بر مى خيزد. پس خدابيامرزد كسى را كه اين صدا را بشنود و آن را پاسخ گويد. زيرا صداى اوّل، صداى جبرئيل روح الامين است».

7 - در حديثى از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

«سلمان! سوگند به آن كه جانم به دست اوست هنگام ظهور چيزى ازمشرق و چيزى از مغرب آورده شود. پس واى بر ناتوانانِ امّتم از شرّ آنهاو واى بر ايشان از عذاب خدا. به كوچك رحم نمى كنند و بزرگ را پاس نمى دارند و از گنهكار جلوگيرى نمى كنند، كالبدشان كالبد آدميان است ودلهايشان دلهاى شياطين...».

سپس فرمود:

«... اندكى نمى پايد تا آنكه زمين از بسيارى باريدن باران بر آن (گل) و سُست مى شود همه خيال مى كنند اين امر حادثه اى است مربوط به همان ناحيه خودشان. پس در ميان مردم خويش درنگ مى كنند و زمين پاره هاى جگر خويش را به سوى آنان پرتاب مى كند.

فرمود: يعنى طلاونقره را. سپس با دست خويش به ستونها اشاره فرمود و گفت: مثل اين. در اين روزنه طلا سود مى بخشد و نه سيم و اين معنى قول خداوند كه فرمود: «همانا نشانه هاى آن فرا رسيد». (24)

8 - از امام عسكرى عليه‌السلام نقل است كه فرمود:

«مهدى ظاهر نشود مگر بر ترس شديد و زمين لرزه و فتنه اى كه به مردم مى رسد وپيش از اين طاعون است وشمشيرى كه جدا كننده ميان عرب است، و (در گرفتن) اختلاف شديد بين مردم، و پراكندگى در دينشان ودگرگونى در حالشان، (تا آنجا كه) فرد هر بام و شام به خاطر ستيزه گيريهاي مردم و خوردن آنها (حق) يكديگر را تمناى مردن مى كند.

خروج او (مهدى «عج») موقعى است كه (مردم) از گشايش، نا اميد ومأيوس باشند. پس خوشا به حال آن كه مهدى را درك كرد و از يارانش شد و واى و بس واى بر آن كه با او و فرمانش راه مخالفت پيشه كرد». (25)

9 - از امام صادق عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «پيش از قيام قائم پنج نشانه باشد: يمانى، سفيانى، منادى كه از آسمان ندا مى دهد، خسف دربيداء، و كشته شدن نفس زكيه. فرمود: بين (قيام) قائم آل محمّد و كشته شدن نفس زكيه جز پانزده روز فاصله نباشد». (26)

همان امام عليه‌السلام در حديث ديگرى فرمايد:

«پنج روز اوّل از ماه رمضان، پيش از قيام قائم، خورشيد مى گيرد». (27)

علاوه بر آنچه گفته شد نشانه هاى بسيار ديگرى نيز ذكر شده كه به خاطر وجود تشابه ميان آنها و رواياتى كه بيان گرديد، به همين مقداربسنده كرديم. از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده اند كه فرمود:

«كوفه از وجود مؤمنان خالى خواهد شد، علم و دانش از آن رخت بربسته ونهان شود چنانكه مار در سوراخش پنهان مى گردد، سپس علم ودانش در ديارى كه قم ناميده مى شود آشكار مى شود و اين شهر، معدن علم و فضل مى گردد تا زمانى كه در زمين مستضعفى در دين باقى نماند حتّى دو شيزگان پشت پرده. اين امر صورت نمى گيرد مگر هنگام نزديك شدن ظهور قائم ما.

پس خداوند (قم) و مردم آن را قائم مقام حجّت قرارمى دهد و اگر چنين نمى بود زمين، اهلش را در كام خود فرو مى برد. و درزمين حجّتى نمى ماند تا علم از او به ديگر سرزمينها در مشرق و مغرب سرازير شود و بدين وسيله حجّت خدا بر خلق تمام گردد تا آنكه كسى برزمين نمى ماند كه دين و علم بدو نرسيده باشد.

سپس قائم ظاهر مى شودوسبب كيفر خداوند و خشم وى بر بندگان مى شود. زيرا خداوند ازبندگان انتقام نمى گيرد مگر پس از وقتى كه حجّت او را منكر شوند». (28)

## بخش دوم: زمزمه هاى شكوهمند اميد و انتظار

1 - تو پناه منى ... «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ صِدْقاً صِدْقاً، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّداً وَرِقّاً.»

«اللَّهُمَّ مُعِزَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَحيدٍ، وَمُذِلَّ كُلَّ جَبَّارٍ عَنيدٍ، أَنْتَ كَنَفى حينَ تَعْيينى الْمَذاهِبُ، وَتَضيقُ عَلَىَّ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ.»

«به حقيقت، به حقيقت كه هيچ معبودى جز خداى يگانه نيست، وبراستى، براستى هيچ معبودى جز خداى يگانه نيست، از روى تعبّدوبندگى جز خداى يكتا هيچ معبودى نيست».

«خدايا! اى عزّت بخش هر مؤمن تنها، و اى خوار كننده هر ستمگرستيزه جو، تو پناه منى هنگامى كه راههاى گوناگون مرا فرسودند و زمين با همه فراخى اش بر من تنگ آمد».

«اللَّهُمَّ خَلَقْتَنى وَقَدْ كُنْتُ غَنِيّاً عَنْ خَلْق، وَلَوْلا نَصْرُكَ إِيَّاى لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبينَ، يا مُنْشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَواضِعَها، وَمُخْرِجَ الْبَرَكَةِ مِنْ مَعادِنَها، وَيامَنْ خَصَّ مِنْ نَفْسِهِ بِشُّمُوخِ الرِّفْعَةِ، فَاَوْلِيآؤُهُ بِعِزِّهِ يَتَعَزَّزُونَ، وَيا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نيرَ الْمَذَلَّةِ عَلى اَعْناقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خآئِفُونَ، اَسْأَلُكَ بِإِسْمِكَ الَّذى فَطَرْتَ بِهِ خَلْقَكَ فَكُلٌّ لَكَ مُذْعِنُونَ أَسْأَلَكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَعَلى آلِ مُحَمَّدٍ.»

«خدايا! مرا بيافريدى حال آنكه از خلقت من بى نياز بودى، و اگريارى دادنت به من نمى بود من از شكست خوردگان مى بودم. اى كسى كه رحمت را از جايگاهش مى گسترانى، و بركتها را از معدنهايش برون مى كنى. اى كسى كه از نفس خويش رفعت و بلندى را ويژه مى گرداند، پس اوليايش به عزّت او سرفرازى مى جويند، اى كسى كه پادشاهان برايش يوغ خوارى برگردنهايشان مى نهند و از خشم و قدرت اوهراسانند، از تو مى خواهم به نامت كه مخلوقاتت را بدان بيامرزيدى، پس همه براى تو فروتن و خوارند، از تو مى خواهم بر محمّد و خاندان محمّد درود فرستى».

«وَأَنْ تَنْجِزَ لى أَمْرى، وَتُعَجِّلَ لِىَ الْفَرَجَ، وَتَكْفِنى وَتُعافينى، وَتَقْضى حَوائِجى، السَّاعَةَ السَّاعَةَ، اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ، إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَديرٍ.»

«و كار مرا محقّق فرمايى و در گشايش براى من تعجيل بورزى و مرايارى دهى و عافيتم ارزانى فرمايى. نيازهايم را بر آورده سازى همين ساعت همين ساعت و همين شب همين شب كه تو بر هر چيز توانايى». (29)

2 - ستايش براى توست «اَللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَالْمَحْمَدَةَ لَكَ، وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ. مِنْكَ الرَّوحُ، وَمِنْكَ الْفَرَجُ، سُبْحانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ، سُبْحانَ مَنْ قَدِرَ وَغَفَرَ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَإِنّب قَدْ أَطَعْتُكَ فى أَحَبِّ الْأَشْياءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْايمانُ بِكَ، لَمْ أَتَّخِذَ لَكَ وَلَداً، وَلَمْ أَدْعُ لِكَ شَريكاً، مِنّاً بِهِ عَلَىَّ، لا مَنّاً مِنّى بِهِ عَلَيْكَ، وَقَدْ عَصَيْتُكَ يا إِلهى عَلى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكابَرَةِ، وَلا الْخُرُوجُ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ، وَلا الْجُحُودُ لِرُبُوبِيَّتِكَ، وَلكِنْ أَطَعْتُ هَواىَ وَاَزَلَّنِى الشَّيْطانُ فَلَكَ الْحُجَّةِ عَلَىَّ وَالْبَيانِ.»

«خدايا! اگر تو را فرمان بردم پس ستايش از آنِ توست و اگر تو را نافرمانى كردم، حجّت ازآن تو است، از توست روح و از توست گشايش وفرج، منزّه است آن كه نعمت داد و سپاس گزارد، پيراسته است آن كه قدرت يافت و آمرزيد.

خدايا! اگر تو را نافرمانى كرده بودم پس تو را درمحبوب ترين چيزها به درگاهت كه همان ايمان به توست، اطاعت كردم، براى تو فرزندى نگرفتم وشريكى براى تو ادعا نكردم و اين منتّى است به واسطه ايمان، از تو بر من، نه منتّى بدان از سوى من بر تو. خداوندا تو رامعصيّت كردم امّا نه از روى گردنكشى و نه از روى خروج از بند بندگى، ونه از روى انكار به ربوبيت تو، ليكن هواى خويش را فرمان بردم وشيطان مرا گمراه ساخت، پس حجّت و بيان از آنِ توست بر من». (30)

3 - خدايا! يارى كن «اَللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، وَبَرِحَ الْخَفآءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطآءُ، وَانْقَطَعَ الرَّجاءُ، وَضاقَتِ الْأَرْضُ وَمُنِعَتِ اَلسَّمآءُ، وأَنْتَ الْمُسْتَعانُ وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِى الشِّدَّةِ وَالرَّخآءِ.»

«خدايا سختى گران شد، وكار روشن گشت، و پرده فرو افتاد، و اميدقطع شد، و زمين تنگ گرديد، و آسمان باز داشته شد، و تويى يارى گرفته شده، وبه درگاه توست شكايت، و در شدّت و راحت تكيّه برتوست». (31)

4 - خدايا ما را هدايت كن «اَللَّهُمَّ ارْزُقْنا تَوْفيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ، وَصِدْقَ النِّيَّةِ، وَعِرْفانَ الْحُرْمَةِ، وَاَكْرِمْنا بِالْهُدى وَالاسْتِقامَةِ، وَسَدِّدْ اَلْسِنَتَنا بِالصَّوابِ وَالْحِكْمَةِ، وَامْلَاْقُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرَفَةِ، وَطَهِّرْ بُطُونَنا مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَةِ، وَاكْفُفْ اَيْدِيَناعَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَةِ، وَاغْضُضْ اَبْصارَنا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخَيانَةِ، وَاسْدُدْاَسْماعَنا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغيبَةِ، وَتَفَضَّلْ عَلى عُلَمائِنا بِالزُّهْدِ وَالنَّصيحَةِ، وَعَلَى الْمُتَعَلِّمينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَةِ، وَعَلَى الْمُسْتَمِعينَ بِالْإِتِّباعِ وَالْمَوْعِظَةِ، وَعَلى مَرْضَى الْمُسْلِمينَ بِالشَّفآءِ وَالرَّاحَةِ، وَعَلى مَوْتاهُمْ بِالرَّاْفَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَعَلى مَشايِخِنا بِالْوَقارِ وَالسَّكينَةِ، وَعَلَى الشَّبابِ بِالْإِنابَةِ وَالتَّوْبَةِ، وَعَلَى النِّسآءِ بِالْحَيآءِ وَالْعِفَّةِ، وَعَلَى الْأَغْنِيآءِ بِالتَّواضُعِ وَالسَّعَةِ، وَعَلَى الْفُقَرآءِبِالصَّبْرِ وَالْقَناعَةِ، وعَلَى الْغُزاةِ بِالنَّصْرِ وَالْغَلَبَةِ، وَعَلَى الْأُسَرآءِ بِالْخَلاصِ وَالرَّاحَةِ، وَعَلَى الْأُمَرآءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ، وَعَلَى الرَّعِيَّةِ بِالْإِنْصافِ وَحُسْنِ السّيرَةِ، وَبارِكْ لِلْحُجَّاجِ وَالزُّوَّارِ فِى الزَّادِ وَالنَّفَقَةِ، وَاقْضِ ما اَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.»

«خداوندا! به ما توفيق طاعت و دورى از گناه و صدق نيّت و شناخت حرمت روزى فرما و به هدايت و استقامت مكرّم بدار، و زبانهاى ما رابه گفتن صواب و حكمت استوار گردان، و دلهاى ما را به علم و معرفت سرشار كن، و شكمهاى ما را از حرام و شبهه پاك فرما، و دستان ما را ازستم و دزدى باز دار، و چشمان ما را از گناهان و خيانت فرو بند، وگوشهاى ما را از شنيدن گفتار بيهوده و غيبت ببند، و زهد و خير خواهى بر علماى ما، وتلاش و رغبت بر دانش اندوزان، و پيروى و موعظت برشنوندگان، وشفا و راحت بر بيماران مسلمين، و رأفت و رحمت برمردگانشان، و وقار و آرامش بر پيرانشان، وبازگشت و توبه بر جوانان، و حيا و عفت بر زنان، وتواضع و گشاده دستى بر توانگران، و صبروقناعت بر تهيدستان، و يارى و پيروزى بر جنگجويان، رهايى و راحت بر اسيران، و عدل و مهربانى بر فرمانروايان، و انصاف و خوشرفتارى برمردم ارزانى فرما، و براى حاجّيان وزايران در توشه و نفقه بركت قرارده، و آنچه كه از حج و عمره بر ايشان واجب كردى به جاى آر به فضل ورحمتت اى مهربان ترين مهربان». (32)

5 - شرط زاهد «اَللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلى ما جَرى بِهِ قَضآئُكَ فى اَوْلِيآئِكَ الَّذينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَدينِكَ؛ اِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزيلَ ما عِنْدَكَ مِنَ النَّعيمِ الْمُقيمِ الَّذى لا زَوالَ لَهُ وَلَا اضْمِحْلالَ بَعْدَ اَنْ شَرَطَتْ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فى دَرَجاتِ هذِهِ الدُّنْيا الدَّنِيَّةِ وَزُخْرُفِها وَزِبْرِجِها فَشَرَطُوا لَكَ ذلِكَ وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفآءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِىَّ وَالثَّنآءَالْجَلِىَّ، وَاَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلائِكَتَكَ، وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَرَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الذَّريعَةَ اِلَيْكَ وَالْوَسيلَةَ اِلى رِضْوانِكَ، فَبَعْضٌ اَسْكَنْتَهُ جَنَّتَكَ اِلى اَنْ اَخْرَجْتَهُ مِنْها، وَبَعْضٌ حَمَلْتَهُ فى فُلْكِكَ، وَنَجَّيْتَهُ وَمَنْ امَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ، وَبَعْضٌ اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَليلاً، وَسَأَلَكَ لِسانَ صِدْقٍ فِى الْاخِرينَ فَأَجَبْتَهُ، وَجَعَلْتَ ذلِكَ عَلِيّاً، وَبَعْضٌ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْليماً، وَجَعَلْتَ لَهُ مِنْ اَخيهِ رِدْءاً وَوَزيراً، وَبَعْضٌ اَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ اَبٍ، وَتَيْتَهُ الْبَيِّناتِ، وَاَيَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، وَكُلٌّ شَرَعْتَ لَهُ شَريعَةً، وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهاجاً، وَتَخَيَّرْتَ لَهُ اَوْصِيآءَ مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ اِلى مُدَّةٍ، اِقامَةً لِدينِكَ، وَحُجَّةً عَلى عِبادِكَ، وَلِئَلاَّ يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَيَغْلِبَ الْباطِلُ عَلى اَهْلِهِ وَلا يَقُولَ اَحَدٌ لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَيْنا رَسُولاً مُنْذِراً، وَاَقَمْتَ لَنا عَلَماً هادِياً فَنَتَّبِعَ اياتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزى»

«خدايا! سپاس و ستايش از آن توست بر آنچه كه در باره اولياى خويش تقدير فرمودى.

كسانى كه براى خود ودينت مخصوص كردى، چون نعيم باقى وبى زوال ابدى را كه نزد توست براى ايشان اختيار كردى، پس ازآنكه زهد در دنياى دون و زيور و زينت آن را با آنان شرط نمودى و آنهاهم به اين شرط متعهد شدند و تو دانستى كه اينان به عهد خود پاى بندند، پس ايشان را پذيرفتى و نزديكشان ساختى و علوّ ذكر و ثناى آشكار عنايت فرمودى و فرشتگانت را بر ايشان فرود آوردى و به وحى خود بزرگيشان دادى و از دانش خويش سيرابشان ساختى وآنها را واسطه و وسيله ورودبه بهشت گردانيدى، يكى را در بهشت مسكن دادى تا اينكه از آنجابرونش آوردى، و ديگرى را در كشتى ات سوار كردى و به رحمت خويش با كساني كه بدو ايمان آورده اند از مرگ نجاتش بخشيدي، ويكي را براى خويش دوست گرفتى و او زبان راستى را در امم آخر از تو خواست و توتقاضايش را اجابت كردى و او را به جايگاه والا رسانيدى، و با يكى از (بوسيله) درخت سخن گفتى و براى او برادرش را مدافع و وزير قراردادى، و يكى را بى آنكه پدرى داشته باشد به دنيا آوردى و بدو بَيّنات دادى و با روح القدس مؤيدش داشتى و براى هر يك شريعت و آئينى قراردادى و جانشينانى برگزيدى تا هر يك پس از ديگرى حافظ و نگاهبان دين تو، و بر بندگان تو حجّت باشند از مدّتى تا مدّت ديگر و براى آنكه حق از قرارگاهش خارج نشود و باطل بر اهل حق چيرگى نياورد و كسى نگويد چرا بيم دهنده اى به سوى ما نفرستادى و براى ما درفشى هدايتگربر نيفراختى تا پيش از آنكه ذليل و خوار شويم از نشانه هاى تو پيروى كنيم». (33)

6 - برگزيده در پيمان «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلينَ، وَخاتَمِ النَّبِيّينَ وَحُجَّةِ رَبِ الْعالَمينَ، الْمُنْتَجَبِ فِى الْميثاقِ الْمُصْطَفى فِى الضِّلالِ، الْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِ افَةٍ، الْبَرىَ مِنْ كُلِّ عَيْبِ، الْمُؤَمَّلِ لِلنَّجاةِ، الْمُرْتَجى لِلشَّفاعَةِ، الْمُفَوَّضِ اِلَيْهِ دينُ اللَّهِ. اَللَّهُمَّ شَرِّفْ بُنْيانَهُ، وَعَظِّمْ بُرْهانَهُ، وَأَفْلِجْ حُجَّتَهُ، وَارْفَعْ دَرجَتَهُ، وَاَضِئْ نُورَهُ، وَبَيِّضْ وَجْهَهُ، وَاَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضيلَةَ، وَالْمَنْزِلَةَوَالْوَسيلَةَ، وَالدَّرَجَةَ الرَّفيعَةَ، وَابْعَثْهُ مَقاماً مُحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْأخِرُونَ»

«بار خدايا! بر محمّد سرور فرستادگان و خاتم پيامبران و حجّت پروردگار جهانيان درود فرست، او كه در پيمان برگزيده است و درسايه ها منتخب، پاك از هر آفت، و به دور از هر عيب است، براى رهايى بدو آرزو برند و براى شفاعت بدو اميد بندند، كسى كه دين خدابدو تفويض شده است.

خدايا! بنيان او را شرافت بخش و برهانش راوالايى ده و حجّتش را پيروزى عطا كن ومرتبه اش را بلندى ده و نورش رادرخشان ساز و سيمايش را سپيد و نورانى گردان و بدو فضل و فضيلت ومنزلت و وسيلت و درجه والا عطا كن و او را به جايگاه پسنديده بر انگيزتا مورد غبطه اوّلين و آخرين واقع شود». (34)

7 - خدايا به حمد تو آغاز ستايش مى كنم «اللّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الثَّناءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوابِ بِمَنِّكَ، وَأَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ العَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَشَدُّ المُعاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكالِ وَالنَّقِمَةِ، وَأَعْظَمُ المُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الكِبْرِياءِ وَالعَظَمَةِ. اللّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعائِكَ وَمَسْأَلَتِكَ، فَاسْمَعْ يا سَمِيعُ مِدْحَتِي، وَأَجِبْ يا رَحِيمُ دَعْوَتِي، وَأَقِلْ يا غَفُورُ عَثْرَتِي...»

«الحَمْدُ للَّهِ مالِكِ المُلْكِ، مُجْرِي الفُلْكِ، مُسَخِّرِ الرِّياحِ، فالِقِ الإِصْباحِ، دَيَّانِ الدِّينِ، رَبِّ العالَمِينَ. الحَمْدُ للَّهِ عَلَى حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ، وَالحَمْدُ للَّهِ عَلَى عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ، وَالحَمْدُ للَّهِ عَلَى طُولِ أَناتِهِ فِي غَضَبِهِ وَهُوَ قادِرٌ عَلَى ما يُرِيدُ.»

«الحَمْدُ للَّهِ خالِقِ الخَلْقِ، باسِطِ الرِّزْقِ، فالِقِ الإِصْباحِ، ذِي الجَلالِ وَالإِكْرامِ وَالفَضْلِ وَالإِنْعامِ الَّذِي بَعُدَ فَلا يُرَى، وَقَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى، الحَمْدُ للَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الخائِفِينَ، وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ، وَيَرْفَعُ المُسْتَضْعَفِينَ، وَيَضَعُ المُسْتَكْبِرِينَ، وَيُهْلِكُ مُلُوكاً وَيَسْتَخْلِفُ آخَرِينَ؛ وَالحَمْدُ للَّهِ قاصِمِ الجَبَّارِينَ، مُبِيرُ الظَّالِمِينَ، مُدْرِكِ الهارِبِينَ، نَكالِ الظَّالِمِينَ، صَرِيخَ المُسْتَصْرِخِينَ، مَوْضِعِ حاجاتِ الطَّالِبِينَ، مُعْتَمَدِ المُؤْمِنِينَ....»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمةٍ تُعِزُّ بِها الإِسْلامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهاالنِّفاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنا فِيها مِنَ الدُّعاةِ إِلَى طاعَتِكَ، وَالقادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِها كَرامَةَ الدُّنْيا وَالآخِرَةِ.»

«اللَّهُمَّ ما عَرَّفْتَنا مِنَ الحَقِّ فَحَمِّلْناهُ، وَما قَصُرْنا عَنْهُ فَبَلِّغْناهُ.»

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنا صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَغَيْبَةَ وَلِيِّنا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنا، وَقِلَّةَ عَدَدِنا، وَشِدَّةَ الفِتَنِ بِنا، وَتَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَيْنا فَصَلِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنَّا عَلَى ذلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَبِضُرٍ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَسُلْطانِ حَقٍّ تُظْهِرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُناها، وَعافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُناها، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

«خدايا! من به ستايش تو آغاز ثنا مى كنم كه تو به نعمت و احسان خويش راه صواب را استوار مى دارى و يقين آورم كه در موضع عفوورحمت، مهربان ترين مهربانى و سخت ترين كين كشنده اى در جايگاه عقاب و انتقام، وبزرگ ترين جبارانى در موضع كبريا و بزرگى.

خدايا! به من رخصت دادى تا تو را بخوانم و بخواهم پس بشنواى شنواى مدح وستايشم وپاسخ گوى اى آنكه به مهربانى دعايم را مى شنوى واى آمرزنده لغزشم را بيامرز...

سپاس خدا را مالك هستى، گرداننده كشتيها، رام كننده بادها، شكافنده صبحگاهان، حكمفرماى روز جزا، پروردگار جهانيان، وسپاس خدا را بر عفو او پس از قدرتش، و سپاس خدا را بر حلم وبردبارى دير پاى او در خشم وغضبش حال آنكه او بر آنچه خواهدتواناست. سپاس خدا را آفريننده موجودات، گسترده روزى، شكافنده صبحگاهان، صاحب شكوه و بزرگوارى و فضل و بخشايش، آن كه دورشود و ديده نشود و نزديك شد و شاهد رازهاى نهان است، بزرگوار و بلند مرتبه...

سپاس خدا را آن كه ترسيدگان را ايمنى مى بخشد و صالحان را رهايى مى دهد و مستضعفان را بالا مى برد و مستكبران را فرو مى نهد و پادشاهانى را هلاك مى كند و ديگران را به جانشينى مى گمارد، و سپاس خدا راكوبنده ستمگران، هلاك كننده ظالمان، دريابنده گريزندگان، به كيفررساننده ستمگران، فريادرس فريادخواهان، مرجع حاجات نيازمندان، تكيه گاه اهل ايمان.

خدايا! ما به تو اميد داريم تا دولت با كرامت (امام زمان) را به ظهورآورى وبدان اسلام و مسلمانان را سرافرازى دهى و نفاق و منافقان راخوار گردانى و ما را در آن از دعوتگران به طاعت خويش و راهبران به راه خويش قرار دهى و بدان كرامت دنيا و آخرت را به ما ارزانى فرمايى.

خدايا! آنچه كه از حق به ما باز شناساندى ما را به عمل بدان نيزوادار، وآنچه از (شناخت) آن كوتاهى ورزيديم بدان برسان.

خدايا! ما از فقدان پيامبرمان و غيبت پيشوايمان و فراوانى دشمنان واندكى شمارمان وسختى فتنه ها وغلبه روزگار برخود به توشكايت مى كنيم.

پس بر محمّد و خاندانش درود فرست و ما را در همه اين امور با فتح عاجل از جانب خود، و بر طرف كردن رنج و سختى از ما نصرت خويش وعزّت وسلطنت حقّه كه توآن را آشكار مى گردانى، پيروزى عطا كن وبه رحمتى از توجّه خويش كه همه ما را فراگيرد و جامه سلامت، كه ما رابپوشاند ياورى فرما، به حق رحمت نامنتهايت، اى مهربان ترين مهربان». (35)

## سخن آخر

از هزار و صد و شصت و يك سال پيش، يعنى از زمان ولادت آن حضرت عليه‌السلام در سال 255 هجرى تا اين سال يعنى 1416 هجرى، سرور ما امام مهدى «عج» درميان سجده كنندگان است و شبها را با تهجّد براى خدا زنده نگاه مى دارد و روزها رابه عبادت و تسليم در برابر پروردگار جهانيان سپرى مى كنند.

او منتظر فرا رسيدن لحظه يارى است، تا زمانى كه خداوند به او اجازه فرج دهد. آن حضرت نيز همانند ديگر مؤمنان از خداوند فرج نزديك را خواستار است و در نتيجه به برترين اعمال امّت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يعنى انتظار فرج مشغول است.

آه كه چه آبرويى در پيشگاه خداوند دارد! پس حاجتهاى خود را فراروى خويش قرار دهيم و با توسّل به او از پروردگارمان بخواهيم كه اين اندوه را از امّت رنجديده ما بزدايد.

بياييد او را به هنگام شدّت يافتن دشوارى بخوانيم و پروردگارمان را به بنده صالحش كه براى نصرت بندگان مستضعف خود او را ذخيره داشته، سوگند دهيم تاعذاب را از ما بردارد.

بياييد خدا را بخوانيم و با جديّت از او بخواهيم كه سيماى تابانش را به مابنماياند و ما را در جرگه ياران و ياورانش قرار دهد.

ان شاء اللَّه

## پي نوشت ها:

1. كمال الدين - صدوق، ج 2، ص 99.

2. رطل واحد وزن و تقريباً برابر با 84 مثقال است.

3. كمال الدين - صدوق، ص 138 - 158.

4. بحار الانوار، ج 51، ص 3 - 2.

5. اثبات الهداة - حرّ عاملى، ج 7، ص 52.

6. كمال الدين - صدوق، ج 1، ص 125.

7. سوره توبه، آيه 32.

8. رواياتى كه در اين باره ذكر شد برگرفته از كتاب "يوم الخلاص" نوشته كامل سليمان از صفحات 51 تا 55 بود.

9. سوره اسراء، آيه 81.

10. سوره توبه، آيه 32.

11. سوره انبياء، آيه 105.

12. سوره قصص، آيات 6 - 5.

13. تفصيل اين احاديث را در بحار الانوار، جلد 51 تا 53 و نيز در منتخب الاثر، ص 31 تا 60 مى توانيد يافت.

14. نام اين مؤلفان در كتاب "الامام المهدى" ص 299 تا 318 آمده است.

15. صحيح بخارى، جزء چهارم، كتاب الاحكام، ص 175، چاپ مصر سال 1355 ه

16. صحيح ترمذى، جزء دوم، باب ما جاء فى الخلفاء، ص 45، چاپ دهلى نو سال 1342 ه

17. صحيح مسلم، كتاب الامارة، باب الناس تبع لقريش والخلافة من قريش، ص، 191، ج 2 ق 1.

18. صحيح ابى داوود، ج 2، كتاب المهدى، ص 207.

19. مسند احمد، وى با اين حديث روايت ديگرى را از جابر از 34 طريق نقل كرده است.

20. در بسيارى از احاديث اهل بيت آمده است كه دو سوّم زمينيان مى ميرند و يك سوّم ديگر باقى مى مانند و سخت پاك و خالص مى شوند.

21. روايات دينى ما از رجوع عيسى عليه‌السلام با مهدى سخن مى گويند كاملاً شبيه آنچه دراين كتاب آمده است.

22. منظور امام منتظر «عجل اللَّه تعالى فرجه الشريف» است.

23. مقصود عبادت اشخاص است كه شرك به خداست و ربطى به تقرّب به خدا از طريق توسّل به قبور صالحان كه سنّت اسلام و مسلمين از آغاز بر آن است، ندارد، همچنين مقصود از زيور و زينت دادن مصحفها و مساجد اين است كه مسلمان به هنگام ظهورتنها به مظاهر توجّه دارند نه به حقايق و محتواها.

24. منتخب الاثر، ص 434.

25. منتخب الاثر، ص 434.

26. همان، ص 349.

27. منتخب الاثر، ص 349.

28. همان مأخذ، ص 443. به نقل از بحار الانوار.

29. الامام المهدى، ص 236. از دعاى آن حضرت براى رفع حوايج.

30. الامام المهدى، ص 245 - 240.

31. الامام المهدى، ص 245 - 240.

32. الامام المهدى، ص 246، در بلد الامين، ص 521.

33. تحقة الزائر، فى ادب زيارته عليه‌السلام.

34. تحفة الزائر، فى ادب زيارته عليه‌السلام.

35. تحفة الزائر، فى ادب زيارته عليه‌السلام.